

نگارش به مثابه سلوک

آقای محمد حسین قدوسی . جلسه ۱۵۳

محاسبه . ۱ مرداد ۹۸

بعد از صد و پنجاه و دو جلسه که از نگارش می‌گذرد و بعد از زحمت‌ها و تلاش‌ها و وقت‌گذاری‌های زیادی که کردید الان خودتان را در موقعیت سخت و سعبی می‌بینید. از یک طرف نتایج، مشاهدات و معلوماتی برای شما ایجاد شده که نمی‌توانید به سادگی از آن‌ها بگذرید. و دیگر زندگی بدون آن‌ها برای‌تان معنی و مفهومی ندارد. از طرف دیگر همان‌قدر که به علوم و معلومات و نتایج رسیده‌اید، همین‌قدر هم تردید، ابهام و جهل برای شما ایجاد شده است. یک دوراهی پیش روی شما باز شده است، ده تا دوراهی بسته شده است. ابهامات و مشکلاتی که سر راه‌تان هست، کمرشکن است. نه می‌توانید رها کنید و به زندگی عادی بازگردید. و نه مسیر روبرو برای‌تان چندان روشن و آشکار است. سختی و سعوبت تصمیم بیشتر در این است که اصلاً نمی‌دانید که باید چه کار کنید. چه تلاشی کنید. محور کارتان چه باشد. چیزهایی هم که برای شما می‌گویند، ابهامات را رد نمی‌کند. گاهی از مه‌نوردی می‌گویند؛ اما این مه آن‌قدر زیاد است که نمی‌دانید بعدش به کجا می‌رسد. گاهی از انکار می‌گویند اما معلوم نیست بعد از این انکار چه اثباتی هست. مسیری که از شما می‌خواهند که همه زندگی را بگذارید اما دو قدم آن‌طرف‌ترش هیچ چیزی مشخص نیست. همه این‌ها یک طرف، در دو جلسه آخر هم شرایط سخت‌تری را برای شما ایجاد کرده‌اند. از یک طرف همه موفقیتی که شما آرزو داشتید که در این سیری که در جلسات نگارش برای‌تان ترسیم می‌شود، برسید، در نگارشی که به عنوان فرجام ترسیم کردند ته خط معلوم شد که هیچ چیز نیست. تازه اگر شما به موفقیت کامل برسید نهایت پوچی و هیچی است. بلکه آن موقع از الان چه بسا عقب‌تر باشید. فرجامی که نافرجامی است همه‌اش. و اگر شما به نقطه‌ای برسید که همه عالم را هم فتح کنید از جایی که اول بودید عقب‌تر هستید. این فرجام سختی که ترسیم کرده‌اند، بعدش هم تازه شما در تهرین بعدی به شما می‌گفتند شما پیغمبر خودتان، اطرفتان و خیلی‌های دیگر هستید. پیغمبری که نه کتابی دارد، نه وظیفه‌اش معلوم است، نه مأموریتی دارد. وظیفه‌اش همین‌قدر سنگین است اما معلوم نیست که چه کاره است! پیغمبری که اسم پیغمبر را دارد اما محتوایش معلوم نیست. وظیفه‌اش را دارد اما معلوم نیست که وظیفه چیست. ابهام در ابهام. سختی پس از سختی! در این گیر و دار شما تصمیم می‌گیرید که مثل سابق‌ها، مثل زمانی که اصلاً نگارشی در کار نبود و این همه ابهام برای‌تان ایجاد نکرده بود، رجوعی به دیوان حافظ کنید. ببینید که خواجه حافظ چه می‌گوید. وضو می‌گیرید و دیوان را باز می‌کنید. این غزل می‌آید.

سوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه

زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ساقی بیا که شاهد رعنا سو فیان

دیگر به جلوه آمد و آغاز ناز کرد

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت و

آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد

ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم

زانچه آستین کوتاه و دست دراز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهرویی که عمل بر مجاز کرد

به این بیت که می‌رسید توجه‌تان را بیشتر جلب می‌کند؛

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهرویی که عمل بر مجاز کرد

این حقیقت و مجاز چیست. نگاهی به هدف‌های خودتان به تلاش‌های خودتان می‌کنید. انگار که اکثر آن‌ها مجازاتی بیش نیستند. موفقیت‌هایی که فکر می‌کنید، امروز موفقیت هستند و فردا عدم موفقیت. نتایجی که می‌خواهید بگیرید همه در مقایسه با یکسری چیزهای اعتباری است که ممکن است امروز باشند و فردا نباشند. آرامشی که دنبالش بودید، الان متوجه می‌شوید که آرامش ممکن است خوب باشد و ممکن است بد باشد. ممکن است آرامش ماده مخدری باشد که زندگی‌تان را تباہ کند. بلکه گاهی اضطراب از هر چیزی بهتر است. پروژه‌ها و ثمرات حیات و نتایجی که در زندگی گاهی چقدر دنبالش بوده‌اید الان متوجه می‌شوید که خیلی از آن‌ها فقط در نگاه دیگران است و هیچ حقیقتی ندارد. یا امروز حقیقت دارد و فردا می‌فهمید که یک بازی‌ای بیشتر نبوده است. بسیاری از چیزهایی که دنبالش هستید یا بودید الان با یک نگاه دقیق‌تری که نگاه می‌کنید، می‌بینید که چه بسا به زودی معلوم بشود که یک مجازی هستند که نگاه دیگران، تبعیت از جامعه و به رنگ جامعه درآمدن، به رنگ اجتماع درآمدن، به رنگ جماعت درآمدن، فقط آن‌ها را حقیقت کرده است. اما در واقع هیچ حقیقتی در آن‌ها نیست، واقعیتی ندارد. متوجه می‌شوید که یک حقیقت بیشتر در عالم نیست. و آن هم خودتان هستید. و این‌که باید به خودتان بپردازید. بقیه هرچه که بوده است، که تمام زندگی شما را هم دربرگرفته‌اند، مجازهایی هستند که فردا اسباب شرمندگی شما می‌شوند به قول حافظ. تصمیم می‌گیرید که یک محاسبه جدی در زندگی خودتان بکنید و تصمیم بگیرید که ملاک‌هایی برای خودتان پیدا بکنید که آن ملاک‌ها حقیقت محض باشند. و اگر در زندگی شما تمام عمر به هرچه که رسیدید و نرسیدید اگر به آن ملاک‌ها توجه کرده باشید، روز مردن ناراحت نیستید. و به قول حافظ فردا که حقیقت پدید می‌شود هرچه باشد، شما شرمنده خودتان نیستید چون آن ملاک‌ها را انجام داده‌اید. بنابراین تصمیم می‌گیرید که یک محاسبه جدی انجام بدهید. وقتی را می‌گذارید و خلوتی را برای خودتان فراهم می‌کنید که ببینید که این ملاک‌هایی که باید بعد از این برای شما اسباب حقیقت باشند، چه چیزهایی هستند. محاسبه‌ای سخت و طاقت‌فرساست، و کوبنده روح؛ اعصاب‌خردکن. اما نتیجه‌اش چند تا قاعده خیلی ساده‌ست؛ خیلی ابتدایی. که شما باید تصمیم بگیرید که آن‌ها را به خوبی انجام دهید. و مطمئن هستید که اگر این‌ها را انجام دهید دیگر شرمندگی در پیشگاه حقیقت نخواهید داشت و پیش وجدان‌تان راحت هستید. و اگر این‌ها را انجام ندهید، هیچ چیزی جایش را نمی‌گیرد. ولو این‌که موفق‌ترین آدم روزگار باشید.

اولین قاعده ساده و ابتدایی این است که آیا زمان کافی، زمان زنده، زمان لازم را برای خودتان گذاشته‌اید. یا این‌که در دوران زندگی روزمره، در چرخ خردکننده زندگی روزانه همه وقت‌تان را نابود کرده‌اید. و اگر وقتی گذاشته‌اید برای خودتان وقت مرده و بی‌حسابی بوده است که نتیجه‌ی زیادی نداشته است. اگر وقتی گذاشته‌اید وقتی گذاشته‌اید، وقتی بوده که دیگر از همه چیز زیاد بوده است؛ هیچ کاری نداشته‌اید. و بعد از این اگر چنین باشد، اگر این وقت کافی و لازم را بگذارید، وقت زنده، وقت سرحالی برای خودتان بگذارید از این حیث دیگر مشکلی ندارید. قاعده بدیهی، ساده و خیلی ابتدایی دوم این است که آن چیزی که برای‌تان معلوم شده است، آیا آن را با قدرت و قاطعیت عمل کرده‌اید یا به هزار بهانه پیمانده‌اید و فرار کرده‌اید. آن چیزی که معلوم نیست

را کاری نداریم، آن چیزی که معلوم است، آن چیزی که به نتیجه می‌رسید، روشن و واضح است؛ آیا آن را در زندگی اجرا کرده‌اید. هیچ وقت شرمندگی برای انسان از چیزی که نمی‌داند حاصل نمی‌شود. اما اگر آن چیزی که می‌داند عمل نکرده باشد، ولو ساده و ابتدایی، جای شرمندگی دارد. و آخرین قاعده که سومین آنهاست و همان قدر ساده و ابتدایی و بدیهی، این است که از جمع و دوستان و امکاناتی که در مسیر می‌توانند شما را کمک بکنند، استفاده کافی و لازم را کرده‌اید! بهره‌ای که از جمع‌تان می‌توانید ببرید، برده‌اید! یا این‌که هر جا که دوستی و رفاقت و حلقه‌ای از خوشی و راحتی بوده، توجه کرده‌اید؛ هر جا که می‌شده است که یک عمل جدی با کمک آن‌ها انجام شود، یک نوعی پیچانده‌اید و فرار کرده‌اید.

شما در معرض این تصمیم برای آینده‌تان هستید که آیا این سه تا را با قدرت اجرا کنید یا این‌که از خیر آن‌ها بگذرید و بروید زندگی عادی‌تان را انجام دهید!